

جزایری که «رضا» برایشان شهید شد

هما سعادت‌نمدا «اتحادیه اروپا و اعضای آن ، پس از تغییر بزرگی که در سیاست خود در پیش گرفتند، از حاکمیت امارات بر سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک حمایت و آن را تأیید کردند. اتحادیه اروپا همچنین برای نخستین بار برای ایران از واژه اشغالگر استفاده کرد و خواستار پایان آنچه که «اشغال جزایر امارات» توصیف کرده است، شد. این موضوع در پیاپیانه پایانی نشست مشترک سران کشورهای عضو اتحادیه اروپا و شورای همکاری خلیج فارس آمده است که چهارشنبه گذشته در بروکسل بلژیک برگزار گردید؛» این خلاصه اخباری است که این روزها درباره بخشی از خاک و طلمان به‌گوش می‌رسد؛ بخشی که در نقشه‌ها و مکتوبات قدیمی متعلق به ایران است اما عرصه کثیف سیاست جهانی امروز دارد تلاش می‌کند این جزایر را ضمیمه خاک امارات کند.

جالب است بدانید این سه جزیره کوچک که اکنون موضوع مباحث مرزی میان ایران و امارات‌اند، درحقیقت تا مدت‌ها، بخشی از مجمع‌الجزایر هرمز شناخته می‌شدند و کسی آن‌ها را با اسامی مستقل نمی‌شناخت اما با کشف منابع نفتی در فلات قاره، هر وجب از سرزمین‌های حوزه خلیج فارس ارزش طلاییداکرد و بر سر سابقه مالکیت برخی از جزایر آن ادعاهایی مطرح شد.

همین موضوع هم سبب شد این جزایر از نیمه دوم قرن ۱۸میلادی به اشغال امپراتوری بریتانیا درآید اما تا سال ۱۹۷۱میلادی، هیچ‌یک از دولت‌های وقت ایران این اشغال را نپذیرفتند و ابوموسی به همراه تنب بزرگ و تنب کوچک در تقسیمات کشوری ایران قرار داشتند. در ۲۰ تومار این سال (۹ آذر، ۱۳۵۰ خورشیدی) ام‌نیروی دریایی ایران موفق شد با بیرون راندن سربازان برتانیایی، این سه جزیره را دوباره به صورت رسمی به نقشه ایران برگرداند. بازپس‌گیری جزایر سه‌گانه در این سال پس از یک عملیات سری صورت می‌گیرد، عملیاتی که سه شهید دارد و یکی از این شهیدان «رضاسوزنچی کاشانی» بچه کوچه پس‌کوچه‌های مشهد است. همین موضوع بهانه‌ای شد تا در سطرهایی از این شهید بگویم و قصه شهادتش.



مشهد، ۹ آذر ۱۳۵۰ خورشیدی

آفتاب صبح هفتم آذرماه هنوز تیغ طلایی‌اش را تیز نکرده، در جنوب کشور جنگ درگرفته است. کیلومترها بالاتر در شمال شرق نقشه ایران اما همه چیز آرام است و مشهد دارد یک روز عادی را پشت سر می‌گذارد؛ مغازه‌ها بازند، فریاد شادی بچه‌ها از دیوار مدرسه‌ها بالایی دود و مردم میانه ترافیک خیابان و بوق ممتد ماشین‌ها به سر کار می‌روند. در این بین اما پیچ بازادیو و پخش یک خبر، همه چیز را برای چند ساعتی تغییر می‌دهد: «مردم شریف ایران! با جان فشانی سربازان وطن، جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک پس از هشتاد سال به خاک ایران بازگردانده شدند. سه دلیرمرد ایرانی جان خود را در این عملیات فدا کردند.» یکی از این سه دلیرمرد سروان رضاسوزنچی است، خبر شهادتش را عصر همان روز برای پدرش که در خیابان عنصری زندگی می‌کند، می‌برند. مردم مشهد اما صبح فردا متوجه می‌شوند که مشهد برای پس گرفتن جزایر سه‌گانه‌اش شهید داده است.

۹ آذر ۱۳۵۰ خورشیدی ، روزنامه اطلاعات با چاپ تصویری از شهید رضاسوزنچی این طور می‌نویسد: «آسوده بخواب ای شهید وطن، آسوده بخواب که تو نمرده‌ای و هرگز نخواهی مرد. تو تولدی تازه یافته‌ای، تولدی که هرگز مرگ را در آن راهی نیست. نام تو همیشه گرامی باد؛» قرار است پیکر شهید سوزنچی با هواپیما به مشهد بیاید. برخی از مدارس تعطیل شده و دانش‌آموزان با روبان سیاهی در دست به استقبال آمده‌اند. البته فقط دانش‌آموزان نیستند و مردم و اصناف مختلف با تاج گل‌های سفید آمده‌اند تا زیر تابوت شهید شهر را بگیرند و او را تا حرم مطهر امام رضا(ع) همراهی کنند. روزنامه خراسان فردای این روز این طور گزارش می‌کند: «پیکر سروان شجاع رضاسوزنچی کاشانی بعد از ظهر دیروز با هواپیما وارد مشهد شد، در فرودگاه استاندارد، فرماندهی لشکر، مدیران کل، رؤسای ادارات، رئیس و اساتید دانشگاه و نمایندگان طبقات مختلف و همچنین افسران نیروهای زمینی و هوایی و گارد احترام از آن استقبال کردند و با احترامات و تشریفات نظامی بر روی دوش افسران تشییع شد و از آنجا با اتومبیل به آستان قدس رضوی مشایعت شد و پس از انجام مراسم مذهبی دفن گردید. هنگام تشییع جنازه، هزاران نفر از طبقات مختلف مردم مشهد در خیابان‌ها اجتماع کرده و به قره‌نوکران استعمار نفرین می‌کردند و سیاست دولت ایران را در اعمال حق حاکمیت بر جزایر ایرانی خلیج فارس بار دیگر تأیید کردند.»



تشییع پیکر شهید رضا سوزنچی از فرودگاه تا حرم مطهر رضوی

امیر دریادار احمدعابدیان از عملیات بازپس‌گیری جزایر سه‌گانه می‌گوید

رضارانا جوانمردانه به شهادت رساندند

امیر دریادار «احمد عابدیان» در ابتدای دهه ۵۰ هم دوره‌ای و هم خدمتی شهید سوزنچی بوده است. این آشنایی سبب می‌شود که او بعد ها کتاب «خلیج همیشه فارس» را به رشته تحریر درآورد و در آن ماجرای بازپس‌گیری جزایر سه‌گانه و چگونگی شهادت «شهید رضاسوزنچی کاشانی» به همراه دوتن دیگر از هم‌زمانش را روایت کند. او همچنین پژوهش کاملی درباره پیشینه تشکیل نیروی دریایی در ایران (از دوره باستان تاکنون) انجام داده که حاصل این پژوهش در کتاب «تاریخچه نیروی دریایی ایران» آمده است، بنابراین به پشتوانه همین اطلاعات در صحبت‌هایش از «رضا سوزنچی کاشانی» به عنوان نخستین شهید نیروی دریایی در مشهد نام برده است. سطرهای پیش رو به گفت‌وگوی با او، شرح روایتش از ماجرای بازپس‌گیری جزایر سه‌گانه و شهادت رضاسوزنچی کاشانی اختصاص دارد.

ناخدایکیم احمدعابدیان پیش از هر چیز با اشاره به تاریخچه جزایر سه‌گانه ایران چنین توضیح می‌دهد: «این جزایر که شاه‌راه اقتصادی ایران محسوب می‌شوند، در سال ۱۸۹۱ میلادی، به اشغال انگلستان درآمدند و این اسارت هشتاد سال به درازا کشید تا اینکه در سال ۱۹۷۱ میلادی دوباره به آغوش وطن بازگشتند. این اتفاق فرخنده میسر نمی‌شد مگر با رشادت‌های نیروهای دریایی ایران در آن دوره که خون سه شهید، گل آزادی‌اش را آبیاری کرد.»

عابدیان ادامه می‌دهد: «ما آن دوران در یادگان آموزشی و رزمی «خسروآباد آبادان» که پایگاه دوم نیروی دریایی در خرمشهر محسوب می‌شد، خدمت می‌کردیم. رضا را چندباری همان‌جا دیده بودم. در هنگام کار، یک نظامی منضبط و جدی اما مهربان و گشاده‌رو بود. هرگز فکر نمی‌کردم روزی نامش به عنوان سرباز شهید در بازپس‌گیری بخشی از خاک و وطن جاودانه شود و من هر بار با تکرار نامش به او افتخار کنم.» این امیر بازنشسته در ادامه، وضعیت جزایر سه‌گانه ایرانی را این‌طور روایت می‌کند: «یک سال پیش از آن عملیات، ایران بر سر بازگرداندن جزایر سه‌گانه‌اش، مذاکراتی با نماینده بریتانیا انجام داد. بریتانیا که در آن دوره شیخ نشینان عربی را در جزایر سکنا داده بود، به شکل سوری این موضوع را پذیرفته بود، اما هیچ‌گاه اقدامی برای بازگرداندن آن انجام نمی‌داد. برای همین ایران ناچار شد این سه جزیره را در یک اقدام نظامی پس بگیرد. این عملیات که کاملاً سری بود و تنها مقامات رده بالای نظامی از آن آگاه بودند، ۹ آذر ۱۳۵۰ با محاصره بی صدا و مخفیانه جزایر شروع شد. پایگاه خرمشهر نیز از چند روز قبلیش در آماده‌باش نظامی قرار گرفته بود و ما به خانه‌هایمان نمی‌رفتیم. ساعت ۶ صبح سه شنبه، ۹ آذر ۱۳۵۰، جزایر محاصره شدند. ساکنان جزیره که از قدرت نظامی ایران آگاه بودند، مقاومتی نکردند و پرچم سفید بالا بردند. البته پیش از آن، از مردم که جمعیتشان در تنب بزرگ از سیصد نفر تجاوز نمی‌کرد، خواستیم عکس‌العملی نشان ندهند. حتی با بالگرد اعلامیه پخش کردیم که آنان در امنیت کامل قرار دارند. همین شد که جزایر بدون درگیری و با فاصله چند دقیقه از یکدیگر پس گرفته شدند. در این بحبوحه که به نظر می‌رسید همه چیز تمام شده است، یکی از پاسگاه‌ها در تنب بزرگ که چند پلیس تابع شیخ شارجه در آن حضور داشتند، با اینکه در ابتدا تسلیم شده بودند، کار را به درگیری کشاندند و زمانی که نیروها اسلحه خود را زمین گذاشته بودند، ناجوانمردانه شروع به بستن رگبار کردند. البته ما هم مقابله به مثل کردیم، اما شهید سوزنچی و دو همراهش که در پیش همه نیروها ایستاده بودند، در این مقاومت به شهادت رسیدند. البته این کار آنان بدون پاسخ نماند و چند دقیقه بعد پرچم ایران بر بالای سه جزیره به اهتزاز درآمد.»

در روز ۹ آذر سال ۱۳۵۰ بر رضا سوزنچی چه گذشت؟

فاطمه خلغالی استاد افراد نظامی ایران از نیمه شب گذشته، حرکت خود را در آب‌های خلیج فارس، با تجهیزات لازم آغاز کرده بودند. حرکت ناوها و ناوچه‌ها و هاورکرافت‌ها آب‌های خلیج را به تلاطم انداخته بود. ناسروان رضاسوزنچی کاشانچی فرمانده گروهانی بود که قرار بود فردا صبح (۹ آذر) در تنب بزرگ پیاده شوند و با بازپس‌گیری این جزیره، پرچم کشورشان را در آنجا به اهتزاز درآورند. فرمانده رشتنها ۳۱ سال داشت. صاحب زن و یک پسر یک‌سال و نیمه بود و خبر نداشت که همسرش نجمه، برای مرتبه دوم باردار است. نجمه خانم نیز هنوز خودش چیزی نمی‌دانست. چند روز قبل از شروع این عملیات، ناسروان سوزنچی با همسر و پسرش، خسرو، خداحافظی کرد و آن‌ها را با قطار به مشهد فرستاد. دوسال و نیم می‌شد که زار و زندگی‌اش را آورده بود یادگان خسروآباد در خرمشهر، همان‌جا که خانه‌های سازمانی‌اش به دست آمریکایی‌ها ساخته شده بود. او در آخرین دیدار به دخترعمه‌اش، نجمه، گفته بود: «شاید برگشتی در کار نباشد.» ماجرا از این قرار بود: براساس توافق انجام‌شده، یک روز قبل از اینکه نیروهای انگلیسی از خلیج فارس خارج شوند، ایران نیروهای خود را به جزایر مسکونی ابوموسی و تنب بزرگ و جزیره غیرمسکونی تنب کوچک اعزام کرده بود. در روز ۹ آذر وقتی این نیروها به ساحل جزیره ابوموسی رسیدند، فرمانده جزیره دستور پیاده شدن داد و خود اولین نفری بود که در جزیره قدم گذاشت و خاکش را بوسید.

سپس نیروهای ایران در نقاط سوق الجیشی جزیره ابوموسی مستقر شدند. اما ماجرا در تنب بزرگ به شکل دیگری پیش رفت. در آنجا وقتی فرمانده نیروها به جزیره وارد شد، با بلندگو به شرط‌ها و ساکنان جزیره این پیام ابلاغ شد که آن‌ها در امنیت کامل هستند. بالاخره تعدادی از شرطه‌ها با بلندکردن هر دو دست از پاسگاه خارج شدند و فرمانده سوزنچی، به همراه سه نفر دیگر به جلو حرکت کرد. اما ناگهان صدای رگبار مسلسل در فضا پیچید. فرمانده سوزنچی، مهنای یکم حبیب‌کهریزی و ناوی آیت‌خانی همان‌جا به شهادت رسیدند. بعد از زدوخوردی که در ادامه بین نیروهای ایرانی و اشغالگران پیش آمد، پرچم‌های ایران بر ارتفاعات جزیره نصب شد تا پس از نزدیک هشتاد سال، این جزایر، تحت حاکمیت برحق ایران قرار بگیرند.



برافراشته شدن پرچم ایران در جزیره ابوموسی/ ۹ آذر ۱۳۵۰

با خاطرات ناسروان سیدعلی کاظمی، از ماجرای جنگ یک‌روزه برای سه جزیره

مایکی از راه اقتصادی جهان را پس گرفتیم

ناسروان «سیدعلی کاظمی» کسی است که در آن روزگار به عنوان یک درجه دار در عملیات بازپس‌گیری جزایر شرکت داشته است. او درباره شهید سوزنچی و حوادث ۹ آذر سال ۱۳۵۰ می‌گوید: «شهید سوزنچی را از نزدیک می‌شناختم. از سال ۱۳۴۹ تا آن لحظه که قرار شد هردو در یک عملیات مهم نقش داشته باشیم. آن روز تقدیر دست مرا کشید و به سمت ابوموسی برد و او را به تنب بزرگ کشاند. ما نخستین گروه تفنگ‌داران نیروی دریایی بودیم که به صورت ویژه برای بازپس‌گیری جزایر سه‌گانه آموزش دیده بودیم. تا پیش از ما نیروی دریایی تفنگ‌داری نداشت.»

سیدعلی کاظمی ادامه می‌دهد: «روز پیش از عملیات به بندرعباس رفتیم و از آنجا خودمان را با «هاورکرافت» به بندر لنگه رساندیم. شب را در بندر لنگه ماندیم و ساعت ۴:۳۰ صبح فردا به سمت جزایر حرکت کردیم. آن روزها این جزایر در اختیار انگلستان بود و استعمار پیر بهره اقتصادی‌اش را می‌برد.» به گفته این نظامی، شهید سوزنچی ابتدا اقرار بوده است به جزیره ابوموسی برود، زیرا نامش در فهرست تقسیمات به عنوان فرمانده سربازان در جزیره ابوموسی نوشته شده بود، اما مثل فردی که شهادت به او الهام شده است، ناگهان تصمیمش را عوض می‌کند و به جزیره تنب بزرگ می‌رود: «روزی که ما مستقر شدیم، متجاوزان هنوز در جزیره و در پاسگاه بودند. جزیره تسلیم شده بود و تعدادی سرباز هم در پاسگاه بودند اما حرکتی نمی‌کردند، رئیس پاسگاه اصرار داشت که برای تخلیه جزیره اول شیخ شارجه باید به او دستور تسلیم بدهد. شهید سوزنچی به عنوان فرمانده از آنان درخواست کرد که بیرون بیایند و خود را تسلیم کنند ولی جوابی نشنید. ناگهان از داخل اتاقک پاسگاه چند نفر شروع کردند به تیراندازی. نخستین کسی که تیر خورد، شهید سوزنچی بود. بعد مهنای کهریزی زمین افتاد و سوم کسی که شهید شد آیت خانی بود که تیر به گوشش اصابت کرد. همه این اتفاق‌ها در عرض چند ثانیه رخ داد. بچه‌های ما بعد از این شروع کردند به دفاع و توانستند پاسگاه و همه جزایر را بگیرند.» به عقیده ناسروان کاظمی قصه جزایر سه‌گانه با دیگر جنگ‌ها متفاوت است: «ما دنبال کشورگشایی نبودیم. ما رفته بودیم تا آنچه را که حق کشورمان است، پس از نزدیک به یک قرن از جنگ‌ها استعمار خارج کنیم. این جزایر اهمیت سوق الجیشی داشتند، زیرا شاه‌راه حیاتی اقتصادی ایران از میان این سه می‌گذرد. همچنین این راه یکی از پنج راه مهم تجاری جهان است. همه کشتی‌ها از همان ابتدا باید از راه بین این سه جزیره عبور کنند و خود را به آب‌های آزاد برسانند؛ همچنین امروزه که دوسوم نفت موردنیاز صنایع اروپای غربی باید از تنگه هرمز بگذرد، اهمیت این جزایر بیش از پیش روشن می‌شود و کافی است که یک دولت بر این جزایر دست یابد و راه صدور نفت را از خلیج فارس ببندد، بنابراین این سه جزیره بیش از هر چیز دارای اهمیت راهبردی و نظامی هستند. مطمئن باشید اگر این سه جزیره بازپس گرفته نمی‌شدند، باید پس از مدتی قشم را هم مانند بحرین تقدیم استعمار می‌کردیم و امروز هیچ چیز برای خودمان نداشتیم.»

